

حضرت هارون علیه السلام یکی از انبیای الهی است (برای نمونه، انعام: ۸۴) که هم‌زمان با بعثت موسی علیه السلام، به عنوان وزیر و شریک در رسالت در کنار ایشان منصوب گردید (طه: ۲۹-۳۲). آن حضرت بنا بر آیه «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا» (مریم: ۵۳) مصداق عینی رحمت خاصه و هبه خداوند به موسی علیه السلام است. به عبارت دیگر هم «رحمة الله» است و هم «هبة الله».

پس از نجات بنی اسرائیل از اسارت فرعون، موسی علیه السلام بنا بر دستور خداوند تصمیم گرفت به مدت سی شب به طور برود. از این رو قبل از ترک بنی اسرائیل، هارون علیه السلام را به عنوان جانشین خود انتخاب، و دستورهایی را به وی یادآوری کرد (اعراف: ۱۴۲). به این ترتیب رهبری بنی اسرائیل به آن حضرت سپرده شد. پس از گذشت سی شب، خداوند ده شب دیگر موسی علیه السلام را در طور نگاه داشت (اعراف: ۱۴۲). از این رو به طور طبیعی بازگشت آن حضرت به میان بنی اسرائیل با تأخیر روبه‌رو شد. بر اثر این تأخیر، زمینه‌ای فراهم شد تا شایعه دروغ‌گو بودن و فرار ایشان در میان بنی اسرائیل پخش شود (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۶۸-۳۶۹). «سامری» در این فرصت، مجسمه‌ای به شکل گوساله ساخت که صدای گوساله تولید می‌کرد و آن را به عنوان معبود بنی اسرائیل عرضه کرد (طه: ۸۷-۸۸). به دنبال این جریان جمع کثیری از بنی اسرائیل، گوساله‌پرست شدند (اعراف: ۱۴۸).

حال پرسش اساسی این است هارون علیه السلام در برابر این انحراف چه واکنشی نشان داد؟ آیا به‌موقع و به‌طور دقیق مردم را از باطن این کار آگاه کرد؟ و اگر واکنش ایشان به‌موقع و حساب‌شده بود، چرا بنی اسرائیل منحرف شدند؟ و پرسشی جدی‌تر: موسی علیه السلام پس از بازگشت از طور و شنیدن سخنان بنی اسرائیل (طه: ۸۶-۸۷)، به سراغ هارون علیه السلام رفت، سر او را گرفت و به طرف خود می‌کشید (اعراف: ۱۵۰) و با لحنی تند خطاب به وی فرمود: «ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند، از من پیروی نکردی؟ آیا فرمان مرا سرپیچی کردی؟» (طه: ۹۲-۹۳). هارون علیه السلام در دفاع از خود دو دلیل ذکر کرد: ۱. «این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند» (اعراف: ۱۵۰)؛ ۲. اگر من در برابر آنها مقاومت نکردم، برای این بود که «من ترسیدم بگویی، تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به کار نبستی» (طه: ۹۴). در این هنگام موسی علیه السلام برای خود و برادرش طلب مغفرت کرد (اعراف: ۱۵۱). آیا این برخورد تند و طلب مغفرت حاکی از کوتاه آمدن ایشان در مقابل گوساله‌پرستان نیست؟

در پاسخ این پرسش‌ها، برخی از محققان، درجه‌ای از سستی و کوتاهی را برای هارون علیه السلام ثابت کرده‌اند (معرفت، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۴۵۲-۴۵۳)؛ اما برخی دیگر بر این باورند که آن حضرت عملکردی

تحلیل عملکرد حضرت هارون علیه السلام در مقابله با گوساله‌پرستی بنی اسرائیل در قرآن

حمید نادری قهفرخی / دانشجوی دکتری مدرسی معارف دانشگاه معارف، گرایش قرآن و متون اسلامی

hamid.nadery1@chmail.ir

Azizikia@qabas.net

غلامعلی عزیزی کیا / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

دریافت: ۱۳۹۴/۴/۸ - پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۶

چکیده

یکی از وقایع نقل شده در قرآن کریم، گوساله‌پرست شدن بنی اسرائیل در زمان غیبت موسی علیه السلام است. از آنجاکه این واقعه در زمان رهبری هارون علیه السلام به وقوع پیوست، یکی از پرسش‌های مطرح در این زمینه این است که آیا آن حضرت در برابر این انحراف، وظیفه رهبری خود را به بهترین شکل انجام داد؟ اگرچه از نظر برخی مفسران هارون علیه السلام در این واقعه در انجام وظیفه رهبری خود مرتکب کوتاهی شد، (علاوه بر پیش‌فرض پذیرفته‌شده عصمت انبیا) تحلیل عملکرد آن حضرت و بررسی شواهد ثابت می‌کند که ایشان در برخورد با این انحراف، بدون هیچ‌گونه کم‌کاری به بهترین شکل و در بهترین زمان وظیفه خود را انجام داد، اما بر اثر فشار بنی اسرائیل، به سبب پیروی از دستورهایی موسی علیه السلام و حفظ وحدت بنی اسرائیل از اقدام عملی مثل قیام علیه آنان خودداری کرد.

کلیدواژه‌ها: هارون علیه السلام، موسی علیه السلام، گوساله‌پرستی، بنی اسرائیل، عصمت انبیا، قرآن.

خود می کشید، درحالی که هارون در گوساله پرستی بنی اسرائیل هیچ گناهی نداشت؟» امام فرمود: «موسی این کار را با هارون انجام داد، زیرا در هنگام گوساله پرست شدن بنی اسرائیل، آنها را ترک نکرد و به موسی ملحق نشد؛ [زیرا] اگر آنان را ترک می کرد عذاب بر آنان نازل می شد» (صدوق، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۸۷). در ادامه این حدیث، امام علیه السلام شاهدهی از قرآن کریم بر این مطلب اقامه کرد:

آیا نمی بینی که موسی گفت: «يَا هَارُونَ مَا مَنَّكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَ أَفْصَيْتَ أَمْرِي؟» ای هارون چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند، از پی من نیامدی، آیا از دستور من سرپیچی کردی؟ (طه: ۹۳). هارون گفت: اگر چنین می کردم، بنی اسرائیل متفرق می شدند و ترسیدم بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به کار نبستی (همان).

نکته مبهمی که در این حدیث به چشم می خورد، عدم تناسب بین پرسش موسی علیه السلام و استدلال هارون علیه السلام است (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۲۸۳). بر طبق این حدیث، موسی علیه السلام باید قبل از رفتن به طور، به هارون علیه السلام سفارش کرده باشد که اگر بنی اسرائیل دچار انحرافی شدند، آنها را به حال خود رها کند و به ایشان بپیوندد تا عذاب الهی بر آنان نازل شود. مفهوم این جمله این است که از نظر موسی علیه السلام بنی اسرائیل پس از انحراف، ارزشی نداشتند که هارون علیه السلام در بین آنها بماند؛ اما ایشان در پاسخ این پرسش که «چرا به من ملحق نشدی تا عذاب بر آنها نازل شود؟» فرمود: اگر به شما ملحق نشدم برای این بود که ترسیدم مرا به سبب ایجاد تفرقه بین بنی اسرائیل سرزنش کنی و به من بگویی چرا سخن مرا به کار نبستی. چه تناسبی بین این پرسش و پاسخ وجود دارد؟ از سوی دیگر هارون علیه السلام در توجیه عمل نکردن به این دستور فرمود: من این کار را انجام ندادم چون می ترسیدم بگویی به سخنم بی اعتنایی کردی. آیا عمل نکردن به یک دستور، بی اعتنایی به آن محسوب نمی شود؟ به عبارت دیگر موسی علیه السلام پرسید مگر نگفته بودم به دنبال من بیا؟ هارون علیه السلام پاسخ می دهد: اگر می آمدم، می ترسیدم بگویی سخن مرا به کار نبستی. آیا هیچ عاقلی به خود اجازه می دهد در چنین موقعیتی، این سخن را بر زبان خود جاری کند؟ (رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۲، ص ۹۴).

بنابراین اگر بخواهیم این حدیث را به همین شکل بپذیریم، باید این نکته مبهم آن را هم بپذیریم که در این صورت، ملتزم شدن به اصل حدیث مشکل خواهد بود؛ اما با در نظر گرفتن دو دستور قبلی (اصلاح و عدم پیروی از روش مفسدان) و افزودن توضیحی کوتاه، این ابهام کاملاً از بین می رود و آن اینکه ممکن است موسی علیه السلام دستور داده باشد که در صورتی به وی ملحق شود که به مصلحت باشد و منجر به فساد نشود. از این رو چون هارون علیه السلام در میان مردم بود و موقعیت را بهتر درک کرد، تشخیص داد که اگر در میان مردم بماند، مصلحت بیشتری دارد (همان). این مطلب هم امر بعیدی نیست؛ زیرا کسی

مناسب داشته است (برای نمونه، ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۸، ص ۲۵۱). ارزیابی ادله دو طرف نشان می دهد که با بررسی دقیق این موضوع، می توان پاسخ های دقیق تر و با شواهد و قراین بیشتر برای این پرسش ها یافت که در ادامه خواهد آمد.

از همین رو شایسته است همه جوانب این مسئله به صورت تحلیلی بررسی شود تا اگر مطلبی به هارون علیه السلام نسبت داده می شود، واقعی و محققانه باشد. برای تحقق این امر، نخست وظایف آن حضرت را در زمان سرپرستی بنی اسرائیل تبیین می کنیم؛ زیرا روشن شدن این وظایف نقشی بسزا در بررسی عملکرد ایشان دارد. سپس برای روشن شدن مشکلات آن حضرت، توضیح مختصری درباره فضای حاکم بر بنی اسرائیل ارائه می کنیم. در بخش سوم ابعاد واکنش ایشان را در مقابل با گوساله پرستی بنی اسرائیل بررسی کرده، در پایان به شبهه ای درباره عملکرد آن حضرت پاسخ می دهیم.

۱. وظایف حضرت هارون علیه السلام در نقش رهبری بنی اسرائیل

یکی از مواردی که نقش مهمی در ارزیابی عملکرد هارون علیه السلام دارد، تبیین وظایف ایشان است؛ زیرا با توجه به این وظایف می توان درباره عملکرد ایشان قضاوتی درست داشت. برای روشن شدن این وظایف می توان به دو نکته توجه کرد:

۱. همه انبیا وظایفی مشخص دارند و هارون علیه السلام نیز به عنوان پیامبر خدا دارای وظایفی عمومی بود. طلب ادای عهد فطرت الهی از بندگان، یادآوری نعمت های فراموش شده خدا، اتمام حجت بر بندگان با ارائه ادله، انگیختن نیروهای پنهان عقول آنان و نمایاندن نشانه های الهی از مهم ترین این وظایف است (سید رضی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۳۸).

۲. حضرت موسی علیه السلام پیش از ترک بنی اسرائیل ضمن معرفی هارون علیه السلام به عنوان جانشین خود، به وی سفارش کرد که در اصلاح بنی اسرائیل بکوشد و از روش مفسدان پیروی نکند (ر.ک: اعراف: ۱۴۲). براین اساس می توان گفت دو مسئولیت اصلاح و عدم پیروی از روش مفسدان، بر عهده آن حضرت قرار داده شده بود. همان طور که از اطلاق این دستورها برمی آید و برخی از مفسران هم تصریح کرده اند، این دستورها فاقد هرگونه دستورالعمل اجرایی از قبیل برخورد شدید یا آرام است (طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۸، ص ۲۵۱). به عبارت دیگر موسی علیه السلام مشخص نکرد که هارون علیه السلام با برخورد تند بنی اسرائیل را اصلاح کند و از روش مفسدان پیروی نکند یا با برخوردی آرام.

از برخی روایات برمی آید که علاوه بر این دو مسئولیت، وظایف دیگری هم وجود داشته است. در روایتی از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: «چرا موسی سر و ریش برادر خود را گرفت و سر او را به طرف

۱. موسیؑ پیش از ترک بنی‌اسرائیل به هارونؑ سفارش کرد که از روش مفسدان، پیروی نکنند (اعراف: ۱۴۲). از این فقره می‌توان فهمید که در آن زمان در بین بنی‌اسرائیل افراد مفسدی وجود داشتند که همواره در کمین بودند تا زحمات این دو پیامبر را خنثا سازند و با نقشه‌های خود در کار آنها خلل ایجاد کنند (طباطبایی ۱۳۸۰، ج ۸، ص ۲۳۶)؛ زیرا نهی از انجام یک کار زمانی معقول است که زمینه‌ای برای وقوع آن وجود داشته باشد. اگر چنین افرادی در میان بنی‌اسرائیل حضور نداشتند، دلیلی نداشت که موسیؑ این سخن را بر زبان جاری کند. معصوم یا غیرمعصوم بودن هارونؑ از این جهت، نقشی در این مسئله ندارد؛

۲. بنی‌اسرائیل گرایش شدیدی به بت‌پرستی داشتند و این تمایل به قدری قوی بود که از طرح پیشنهاد بت‌پرستی در مقابل موسیؑ هم ابایی نداشتند (اعراف: ۱۳۸)؛

۳. بنی‌اسرائیل پس از ظاهر شدن گوسالهٔ سامری در مقابل خیرخواهی‌های هارونؑ گفتند: «ما هم پیوسته گرد این (گوساله) می‌مانیم تا موسی به سوی ما باز گردد» (طه: ۹۲). این جمله نشان می‌دهد که وابستگی و تعلق خاطر آنان به موسیؑ بیشتر از تعلق خاطر ایشان به امر رسالت او بود. در این ماجرا آن حضرت برادر خود را به عنوان وصی و جانشین خود که امتداد رسالت او بود بر آنها گماشت، ولی بنی‌اسرائیل به سخن او گوش ندادند تا خود ایشان بازگشت (مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۲۱۰). در این جریان، اگرچه خود موسیؑ به صورت فیزیکی حضور نداشت، ولی قطعاً هارونؑ راه وی را برای آنها تبیین می‌کرد؛

۴. بنی‌اسرائیل برای هارونؑ همانند موسیؑ، ابهت قایل نبودند؛ چراکه آن حضرت دارای شخصیتی قوی بود که در مقابل فرعون، با آن همه طغیانگری وی ایستاد؛ فرعونی که بنی‌اسرائیل برای قدرت او حدی قایل نبودند، اما هارونؑ در زیر سایهٔ آن حضرت تابع وی بود (فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۱۰، ص ۲۵۰). رفتار خشن بنی‌اسرائیل در مقابل هارونؑ (اعراف: ۱۵۰) از یک‌سو و رفتار ملایم در مقابل موسیؑ، پس از بازگشت وی و پذیرش حکم سنگینی همچون کشتن همدیگر (بقره: ۵۴)، به‌خوبی این مطلب را ثابت می‌کند.

به‌هرحال، موسیؑ به کوه رفت. بر طبق روایات، وی به قوم خود اعلام کرده بود که میقات وی با خداوند سی شب خواهد بود (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۶۸-۳۶۹)؛ اما با گذشت سی شب، خداوند ده شب دیگر آن را تمدید کرد (اعراف: ۱۴۲). بنی‌اسرائیل پس از گذشت سی شب منتظر آمدن ایشان بودند، ولی خبری نشد. به دنبال این تأخیر سامری از فرصت استفاده کرد و در مدت کوتاهی مجسمهٔ گوساله‌ای ساخت و آن را به میان بنی‌اسرائیل آورد.

که در میان مردم باشد، چیزهایی را تشخیص می‌دهد که کسی که در میان آنها نیست، نمی‌تواند تشخیص دهد؛ هرچند پیامبر بزرگی چون حضرت موسیؑ باشد (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۹). بنابراین وقتی حضرت موسیؑ پرسید که چرا به دنبال من نیامدی؟ پاسخ داد: به من دستور داده بودی به دنبال تو بیایم، از سوی دیگر هم فرموده بودی در میان قوم به اصلاح بپردازم. اگر می‌آمدم نه‌تنها اصلاحی رخ نمی‌داد، بلکه فساد دیگری مثل تفرقهٔ بین بنی‌اسرائیل پدید می‌آمد و نسبت به دستور تو بی‌اعتنایی می‌کردم (رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۲، ص ۹۴). همین نکته را می‌توان با عبارت دیگری بیان کرد و آن اینکه حضرت هارونؑ به گونه‌ای دچار تراحم در وظایف شده بود: از سویی بر اساس این حدیث، تکلیف خود را در جدا شدن از آنان و ملحق شدن به موسی می‌دید و از سویی دیگر، از تفرقه و پراکندگی بنی‌اسرائیل بیمناک بود. از این‌رو تناسب میان پرسش حضرت موسیؑ و پاسخ حضرت هارونؑ نیز روشن می‌شود؛ زیرا وقتی حضرت موسیؑ پرسید: «چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند، از پی من نیامدی، آیا از دستور من سرپیچی کردی؟» (طه: ۹۳) هارونؑ گفت: «اگر چنین می‌کردم بنی‌اسرائیل متفرق می‌شدند و ترسیدم بگویی میان بنی‌اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به کار نبستی»، گویا حضرت هارونؑ خود را میان دو تکلیف، محصور می‌دیده است.

از دیدگاه برخی از مفسران دستور دیگری هم وجود داشته است و آن اینکه اگر بنی‌اسرائیل دچار انحراف شدند با آنها بجنگ و به‌شدت برخورد کن (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۳۱۷). این دیدگاه اگرچه نکتهٔ درخور توجهی ارائه می‌کند، به سبب فقدان مدرک معتبر نمی‌توان آن را ثابت کرد.

با توجه به توضیحات ارائه‌شده، روشن می‌شود که محوری‌ترین وظیفهٔ هارونؑ در زمان غیبت حضرت موسیؑ اصلاح و عدم پیروی از روش مفسدان بود.

۲. مشکلات حضرت هارونؑ در انجام وظیفهٔ رهبری

یکی از مواردی که در تحلیل عملکرد افراد مورد توجه قرار می‌گیرد، تنگناها و مشکلاتی است که فرد با آنها روبه‌رو بوده است؛ زیرا گاهی افرادی دارای شخصیتی برجسته و قدرت مدیریتی بالا هستند، اما در مقام عمل، چون مشکلات فراتر از ظرفیت و توان آنان است، به موفقیت چندانی دست پیدا نمی‌کنند. به همین جهت در نظر گرفتن این‌گونه مشکلات موجب ارائهٔ تحلیلی واقع‌نما و قضاوتی عادلانه دربارهٔ عملکرد این افراد می‌شود. از این‌رو بایسته است پیش از تحلیل و ارزیابی عملکرد حضرت هارونؑ، مشکلات ایشان در زمان تصدی رهبری روشن شود. موارد ذیل را می‌توان از مهم‌ترین مشکلات آن حضرت برشمرد:

۳. واکنش حضرت هارون در مقابل گوساله پرستان

یکی از اصلی ترین وظایف رهبر یک جامعه، واکنش به موقع در مواقع بحرانی، نجات جامعه از سقوط یا گرفتار شدن در موقعیت های بدتر است. با توجه به این مقدمه، پرسش این است که هارون به عنوان رهبر بنی اسرائیل، در مقابل این انحراف عقیدتی چه واکنشی نشان داد؟ برای پاسخ دادن به این پرسش، اقدامات آن حضرت را در چند محور بررسی می کنیم:

۳-۱. اصل واکنش حضرت هارون

از کلمه «أَخْرَجَ» در آیه «فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» (طه: ۸۸) برداشت می شود که ساخت این گوساله توسط سامری به نحو پنهانی و دور از چشم مردم بوده است (طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۱۴، ص ۱۹۲) از این رو (قاعدتاً) ناگهان مجسمه گوساله ای در میان بنی اسرائیل پیدا شد و سامری و اتباعش برای جمع آوری مردم، به تلاش و تکاپو پرداختند و عده ای را دور آن جمع کردند. در همین حین هارون به برای مقابله با این جریان قیام کرد که البته با مقاومت بنی اسرائیل مواجه شد. گزارش قرآن کریم از این واقعه به این نحو است: «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي»؛ (طه: ۹۱) و پیش از آن، هارون به آنها گفته بود: ای قوم من! شما به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفته اید؛ پروردگار شما خداوند رحمان است. پس، از من پیروی کنید و فرمانم را اطاعت نمایید؛ اما بنی اسرائیل گفتند: «پیوسته بر آن (گوساله پرستی) می مانیم، تا موسی به سوی ما بازگردد» (طه: ۹۲).

همان طور که ملاحظه می شود، آیه اول با حروف تأکید «لام موطنه قسم» و «قد» آغاز شده است (درویش، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۲۳۶). از نظر علمای علم بیان هرگاه مخاطب نسبت به حکمی دچار تردید باشد، آوردن موگد پسندیده است (تفتازانی، ۱۴۱۱، ص ۳۴). از این رو این توضیحات نشان می دهد که مخاطبان این آیات نسبت به اصل واکنش هارون در برابر این انحراف، تردید داشتند. شاید معرفی آن حضرت به جای سامری، به عنوان عامل اصلی این انحراف در تورات (سفر خروج، ۳۲: ۲۱-۲۲)، ریشه اصلی یا یکی از زمینه سازهای این تردید باشد. به همین جهت خداوند در این آیه با آوردن چند تأکید در صدد از بین بردن این تردید است.

۳-۲. کیفیت واکنش حضرت هارون

حضرت هارون در نصیحت و رهبری قوم خود به شیوه ذیل عمل فرمود:

۱. ماهیت واقعیت موجود را برای آنها تبیین کرد؛ شبهه ای را که در این زمینه پدید آمده بود، از بین برد و آنها را از این کار باطل نهی کرد: «إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ». اگر این فقره را در کنار جمله خداوند درباره

امتحان بنی اسرائیل قرار دهیم: «فَأِنَّا قَدْ فُتِنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» (طه: ۸۵)، روشن می شود که آن حضرت، وضعیت بنی اسرائیل را به درستی درک کرده بود؛

۲. رحمانیت پروردگارش را به آنها گوشزد کرد: «وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ». در این فقره حضرت هارون برای معرفی خداوند از صفت «الرَّحْمَنُ» استفاده کرد تا به آنها خبر دهد که نجات از آفات فرعون ثمره همین رحمت الهی بوده است و اگر توبه کنند خداوند توبه آنها را می پذیرد (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۵۵۹)؛

۳. جایگاه خود را به عنوان کسی که باید از او پیروی کنند، به ایشان یادآوری کرد: «فَاتَّبِعُونِي»؛

۴. آنها را به اطاعت از اوامر خود دعوت کرد: «وَأَطِيعُوا أَمْرِي» (رازی، ۱۴۱۵، ج ۲۲، ص ۹۲).

اگر همین سخنان را از جهتی دیگر بررسی کنیم، روشن می شود که هارون در مرحله اول بنی اسرائیل را از بعد معرفتی آگاه کرد که این خود دو مصداق داشت:

۱. روشن کردن ماهیت و حقیقت مجسمه گوساله، آن هم با اداتی حصری مثل «إِنَّمَا»؛

۲. معرفی پروردگار بنی اسرائیل با چند تأکید «وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ»: جمله اسمیه، «ان»، معرفه آوردن مسند الیه که بر حصر دلالت می کند (تفتازانی، ۱۴۱۱، ص ۱۴۹).

لذا این فقره بدین شکل معنا می شود: «تنها پروردگار شما، خدای رحمان است و نه غیر او». وی در مرحله دوم راه عبور از این امتحان را مشخص کرد: «فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي». بنابراین آن حضرت هم ماهیت فتنه بودن کار سامری را مشخص کرد و هم راه برون رفت از آن را. از این رو، همان گونه که برخی از مفسران تصریح کرده اند (رازی، ۱۴۱۵، ج ۲۲، ص ۹۲)، ایشان بهترین شیوه را برای هدایت بنی اسرائیل به کار گرفت.

ممکن است گفته شود در این آیات فقط جمله ای از هارون نقل شده است و شاید علت این انحراف همین بود که آن حضرت تنها به گفتن بسنده کرد. اگر ایشان واکنشی شدیدتر نشان می داد، بنی اسرائیل گرفتار نمی شدند. در پاسخ این احتمال باید گفت که واکنش تند و شدید در همه جا کارساز نیست و حتی در برخی مواقع اوضاع را وخیم تر می کند. به نظر می رسد وضعیت ایشان همین گونه بود؛ زیرا ایشان در پاسخ اعتراض موسی فرمود: «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند» (اعراف: ۱۵۰). این جمله نشان می دهد که آن حضرت در برخورد با بنی اسرائیل به قدری پیش رفته بود که اگر کمی بیشتر پیش می رفت و مقاومت نشان می داد، بدون دست یافتن به ثمره درخور توجهی به قتل می رسید. بنابراین به راحتی می توان ادعا کرد که در موقعیت ایشان واکنش شدید اصلاً اثرگذار نبود.

۳-۳. زمان واکنش حضرت هارون

یکی از عواملی که در تأثیر یک پیام بر مخاطبان نقش مهمی دارد، زمان ارائه آن است. چه بسا پیامی دارای محتوایی ارزشمند باشد، ولی به سبب عدم ارائه آن در زمان مناسب، نتواند نتیجه مطلوبی به دست آورد؛ حتی ممکن است عکس نتیجه مورد نظر را به بار آورد. از این رو یکی از موارد مؤثر در تحلیل عملکرد هارون، مشخص شدن زمان گفتن جملات «يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ...» (طه: ۹۱) است؛ قبل از گوساله پرستی بنی اسرائیل یا بعد از آن؟

به نظر می رسد تنها سند معتبر برای پاسخ دادن به این پرسش آیه «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ...» است؛ زیرا از نظر ترکیبی «مِنْ قَبْلُ» جار و مجرور و متعلق به «قَالَ» است و زمان وقوع آن را بیان می کند. برخی مفسران «مِنْ قَبْلُ» را به «قبل از بازگشت موسی» تفسیر کرده (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۴۳) و دلیل آن را دلالت مقام دانسته اند (ابن عاشور، بی تا، ج ۱۶، ص ۱۶۹)؛ اما واضح است که این تفسیر همانند خود «مِنْ قَبْلُ» مبهم است؛ زیرا این تعبیر، تمام زمان غیبت آن حضرت را دربر می گیرد و روشن نمی کند در چه زمانی از غیبت بیان شده است. عده دیگری از مفسران احتمالاتی را مطرح، اما برای اثبات آنها دلیلی اقامه نکرده اند؛ احتمالاتی از قبیل: ۱. زمان ظاهر شدن گوساله و پیش از دعوت سامری به پرستش گوساله (گنابادی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۳۳)؛ ۲. پیش از پرستیده شدن گوساله و پس از دعوت سامری (همان)؛ ۳. پیش از بازگشت موسی، وقتی که گوساله را به عنوان معبود برگزیدند و پرستیدند (حسینی شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۳، ص ۵۰۰).

در این میان عده ای بر این باورند این گفت و گو، پیش از اظهار جمله «هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» (طه: ۸۸) توسط بنی اسرائیل یا سامری و پیروان اولیه اش و پیش از پرستیده شدن مجسمه گوساله بیان شده است؛ زیرا اظهار این جملات در این زمان هم بلیغ تر است و هم دلالت بیشتری بر توبیخ بنی اسرائیل به سبب اعراض از ادله عقلی و نقلی (سخنان هارون) دارد (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۵۵۹). در مقابل، عده ای دیگر با توجه به سخن بنی اسرائیل معتقدند که این گفت و گو پس از پرستیده شدن گوساله رخ داده است؛ زیرا آنان در مقابل راهنمایی های هارون گفتند: «پیوسته بر آن (گوساله پرستی) می مانیم، تا موسی به سوی ما باز گردد» (طه: ۹۲). از این جمله برداشت می شود که آنان در زمان ابراز این جمله مشغول گوساله پرستی بوده اند (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۵۵۹-۵۶۰). با طرح این نظر، احتمال کوتاهی حضرت هارون در انجام وظیفه رهبری قوت می گیرد و این پرسش پیش می آید که هر انسان عاقلی می فهمد که دفع یک انحراف بهتر از رفع آن است. چرا هارون پیش از انحراف این جملات را

بیان نکرد؟ شاید اگر ایشان پیش از پرستش گوساله این جملات را بیان کرده بود، آنان و یا دست کم شمار بسیاری از آنان گرفتار این دام نمی شدند.

برای روشن شدن زمان دقیق این گفت و گو می توان از بحثی که در اصول فقه درباره واقع شدن یک استثنا پس از چند عام مطرح شده، بهره گرفت. اصولیون در این بحث به دنبال پاسخ این پرسش اند که هرگاه قرینه ای وجود نداشته باشد، این استثنا به کدام یک از این عمومات بازمی گردد؟ تاکنون چندین نظر ارائه شده است که عصاره آنها، بازگشت استثنا یا به عام آخر یا به همه آنهاست.^۱ اصولیون در همین بحث بیان می کنند که حکم صفت، شرط، غایت، ظرف زمان و مکان و غیره همان حکم استثناست (زین الدین، ۱۴۱۶، ص ۱۲۱)؛ یعنی اگر صفت، شرط یا غیره پس از چند اسم یا جمله واقع شود و احتمال رجوع آن به تمامی آنها ممکن باشد، هر حکمی که درباره استثنا گفته شود، درباره موارد مزبور نیز صادق است. استفاده از این بحث برای حل این مسئله بسیار کارگشاست؛ چراکه در این بحث اولاً ظرفی مانند «مِنْ قَبْلُ» وجود دارد که مضاف الیه «قَبْلُ» حذف شده و به طور دقیق مشخص نیست که چه کلمه ای است؛ ثانیاً پاسخ پرسش مطرح شده در همین مضاف الیه محذوف پیدا می شود؛ ثالثاً قبل از جمله «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ...» (طه: ۹۱) جملاتی قرار دارد که هر کدام مقاطع زمانی خاصی را مطرح می کنند و احتمال دارد مضاف الیه محذوف به یک یا تمامی آنها اشاره داشته باشد.

براین اساس لازم است نخست همه جملات یا کلماتی را که احتمال دارد مضاف الیه محذوف به آنها اشاره داشته باشد، مشخص کنیم. پیش از پرداختن به این امر، یادآوری یک نکته ضرورت دارد و آن اینکه از متن دو آیه «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ... قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ...» (طه: ۹۱-۹۲) برداشت می شود که این گفت و گو پس از ظاهر شدن مجسمه گوساله به وقوع پیوسته است؛ زیرا سیاق گویای آن است که مرجع دو ضمیر «بِهِ» و «عَلَيْهِ»، کلمه «عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا» (طه: ۸۸) است. به همین جهت این گفت و گو زمانی معنادار است که مجسمه گوساله به میان بنی اسرائیل آمده باشد. از این رو تنها چند آیه ذیل می توانند در این بحث نقشی را ایفا کنند:

فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَسَبَّوْا أَقْلَابَهُمْ وَأَلْقَوْا حِجَابَهُمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا * وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي * قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى (طه: ۸۸-۹۱).

توضیح سه نکته درباره این آیات ضروری به نظر می رسد:

۱. درباره فاعل «قَالُوا» (در فقره «فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ...»)) دو احتمال مطرح شده است:

۳. «مَنْ قَبْلَ أَنْ لَا يَرَوْنَ...»؛ پیش از ندیدن حکم عقل. در این صورت هارون^ع زمانی واکنش نشان داد که هنوز عقل بنی‌اسرائیل دچار آفت نشده بود و می‌دانستند که این مجسمه صلاحیت الوهیت را ندارد؛ هرچند از جنس طلاست و صدای گوساله هم تولید می‌کند. بنی‌اسرائیل اگر می‌خواستند در این ماجرا به حکم عقل توجه کنند، باید از پرستش مجسمه پرهیز می‌کردند. بنابراین دیدن حکم عقل همان نپرستیدن مجسمه گوساله و ندیدن آن، پرستش مجسمه خواهد بود. از این رو هارون^ع پیش از پرستش مجسمه آنها را آگاه کرده بود. برای تأیید این ظهور می‌توان به این نکته هم اشاره کرد که شروع آیه «أَفَلَا يَرَوْنَ...» با فعل مضارع است، درحالی‌که افعال به‌کار رفته در آیات پیشین مثل «أُخْرِجَ»، «قَالُوا» و «نَسِيَ» آیات بعد مثل «لَقَدْ قَالَ» و «قَالُوا» ماضی هستند. اگرچه هدف از این تغییر و تفاوت در تعبیر، احضار مطلب در ذهن است، به نحوی که گویا در حال تکلم، دیده می‌شود (ابن‌هشام، ۱۴۱۲، ص ۹۰۵)، اما این نحوه بیان، این ظهور را تقویت می‌کند که این جملات قبل از ندیدن حکم عقل بیان شده‌اند. مرور ترجمه این آیات با توجه و تأکید ویژه بر زمان افعال (که با [] مشخص می‌شوند) کمک شایانی به روشن شدن این مطلب می‌کند: «آیا نمی‌بینند [در زمان حال] که (این گوساله) هیچ پاسخی به آنان نمی‌دهد، و مالک هیچ‌گونه سود و زبانی برای آنها نیست و پیش از آن، هارون^ع به آنها گفته بود [در زمان گذشته]: «ای قوم من! شما به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفته‌اید...».

با توجه به این سه حالت روشن می‌شود که از سخن بنی‌اسرائیل (پیوسته بر گوساله‌پرستی می‌مانیم ...) به‌تنهایی نمی‌توان فهمید که این سخن در زمان انحراف بیان شده است؛ زیرا به همان میزانی که احتمال دارد این جمله پس از انحراف بیان شده باشد، ممکن است کمی پیش از آن اظهار شده باشد.

ممکن است گفته شود برای تبریئه هارون^ع هیچ ضرورتی ندارد که اصرار کنیم زمان واکنش آن حضرت و بیان هشدارهای لازم در این زمینه حتماً پیش از گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل بوده است و بر اثر همین اصرار، جمله «قَالُوا كُنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ» (طه: ۹۱) را (برخلاف ظاهرش که نشانگر آن است که در آن زمان گوساله‌پرست شده بودند) مربوط به پیش از پرستش گوساله بدانیم؛ زیرا در این‌گونه موارد، مهم این است که رهبر در برابر انحرافات جامعه خویش، متناسب با هر انحراف، برخورد مناسب و به‌موقع داشته باشد؛ اما ضرورتی ندارد حتماً پیش از آغاز انحراف، نسبت به آن واکنش نشان دهد، به‌ویژه در این مورد که بدون شک واکنش‌های هارون^ع به قضیه گوساله‌پرستی پس از طرح این موضوع در میان بنی‌اسرائیل بوده است.

پاسخ این اشکال با توجه به چند نکته کاملاً روشن می‌شود:

الف. بنی‌اسرائیل؛ ب. سامری و اتباع وی^۲ (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۲۷۱). به نظر می‌رسد از میان این دو احتمال، احتمال اول به واقع نزدیک‌تر باشد؛ زیرا همه ضمایر جمعی که پیش و پس از فعل «قَالُوا» در این آیه و آیات بعدی ذکر شده‌اند، همه به بنی‌اسرائیل اشاره دارند (طه: ۸۸-۹۲). از این رو وحدت سیاق ایجاب می‌کند که ضمیر در «قَالُوا» هم به بنی‌اسرائیل ارجاع داده شود؛ ۲. در تفسیر «نَسِيَ» دو نظر وجود دارد:

الف. فاعل نسیان موسی^ع است و این جمله دنباله سخن سامری و اتباعش یا بنی‌اسرائیل است. آنها با این جمله می‌خواستند بگویند موسی فراموش کرده است که این گوساله، خدای شماست، به همین سبب برای صحبت کردن با آن به طور رفته است؛

ب. این جمله، کلام خداوند است و نه ادامه سخن سامری و اتباعش و فاعل نسیان سامری است و منظور این است که سامری پیمانش را با خداوند و موسی^ع به دست فراموشی سپرد و راه بت‌پرستی را در پیش گرفت (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۸۳)؛

۳. بسیاری از مفسران بر این باورند که منظور از فقره «أَفَلَا يَرَوْنَ...» ندیدن حکم عقل است (برای نمونه، ر.ک: آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸، ص ۵۵۹؛ طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۱۴، ص ۱۹۳).^۳ از این رو در ادامه، از این آیه با عنوان «ندیدن حکم عقل» یاد می‌شود.

بررسی آیات مورد اشاره با توجه به این سه نکته نشان می‌دهد که مضاف‌الیه محذوف می‌تواند یکی از این موارد باشد:

۱. «مَنْ قَبْلَ أَنْ قَالُوا هَذَا إِلَهُكُمُ وَمَا...»؛ پیش از اینکه بنی‌اسرائیل بگویند این مجسمه، خدای شما و خدای موسی است. در این صورت هارون^ع پس از ظاهر شدن مجسمه و پیش از مطرح شدن ادعای الوهیت آن بنی‌اسرائیل را از فتنه پیش‌رو آگاه ساخت. همین استدلال در فرضی که فاعل «قَالُوا» سامری و اتباع اولیه‌اش باشند، جاری است.

۲. «مَنْ قَبْلَ أَنْ نَسِيَ»؛ قبل از اینکه موسی^ع فراموش کند که این مجسمه همان خدای آنهاست، یا قبل از اینکه سامری عهدش را با خدا و موسی^ع فراموش کند. در این فرض، چون فراموشی آن حضرت سخن باطلی است، نمی‌توان در تحلیل از آن بهره جست؛ اما فراموشی سامری سخن صحیحی است. اگر هارون^ع پیش از اینکه سامری عهدش را با خدا فراموش کند، به بنی‌اسرائیل هشدار داده باشد، زمانی این کار را کرده، که هنوز مجسمه به عنوان خدای بنی‌اسرائیل معرفی نشده است. از این رو آن حضرت بر طبق استدلال بیان‌شده در شماره یک، قبل از پرستش مجسمه آنها را آگاه کرده بود؛

۱. بنی اسرائیل به موسی ﷺ تعلق خاطر داشتند؛ از این رو با تأخیر آن حضرت و پنخش شایعه دروغ گو بودن و فرار ایشان، عملاً این تعلق خاطر، موضوع خود را از دست داد؛

۲. برای هارون ﷺ به اندازه موسی ﷺ ابهت قایل نبودند؛ از این رو به دستورهای ایشان توجهی نکردند؛

۳. بر طبق برخی روایات، سامری دارای شخصیتی مذهبی و مقبول در میان بنی اسرائیل بود (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۶، ص ۱۵۲). وی با استفاده از این ویژگی و فضای به وجود آمده پس از غیبت پیش بینی نشده موسی ﷺ، مجسمه گوساله ای را به جای معبود بنی اسرائیل معرفی کرد و به این ترتیب به گرایش شدید بنی اسرائیل به بت پرستی در قالب دینی پاسخ مثبت داد. به همین سبب بنی اسرائیل با همه وجود جذب وی شدند و هارون ﷺ را کنار زدند.

در این موقعیت چند گزینه و راهکار جلوی هارون ﷺ قرار داشت:

۱. همراه دوازده هزار نفری که گرفتار گوساله پرستی نشده بودند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۴۲)، در برابر گوساله پرستان قیام کنند که در نتیجه یا شدند، یا پیروزی نصیب آنان می شد و یا اینکه عزتمندانه مقاومت می کردند؛

۲. بنی اسرائیل را ترک کند و همراه با یاران خود به موسی ﷺ ملحق شود؛

۳. در میان بنی اسرائیل بماند؛ آنها را به حال خود واگذارد؛ از انجام هرگونه اقدام شدید یا مبارزه فیزیکی بپرهیزد و در نهایت منتظر حوادث آینده باشد؛ یا موسی ﷺ به میان بنی اسرائیل باز می گشت و به نحوی اوضاع را سامان می داد و در صورت عدم بازگشت ایشان، حرکت توحیدی را به صورت کم رنگ ادامه می داد.

اما گزینه اول به چند دلیل، قابل پیگیری نبود:

اول: با توجه به فرموده خود هارون ﷺ، بنی اسرائیل ایشان را تا سرحد کشتن تحت فشار قرار دادند و اگر کمی بیشتر مقاومت می کرد، حتماً کشته می شد. از این رو زمینه به نحوی چیده شده بود که در صورت قیام، وی در همان لحظات اول نابود می شد. از سوی دیگر، جمعیت منحرفان (هفتاد هزار نفر) حدود پنج برابر جمعیت یاران هارون ﷺ (دوازده هزار نفر) بود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۴۲) که این هم به نوبه خود، زمینه شکست قیام را فراهم می کرد. بر این اساس احتمال غلبه یا مقاومت عزتمندانه تقریباً جایی نداشت؛

دوم: کشتن انبیا برای بنی اسرائیل امر عادی بود؛ چراکه خداوند درباره آنان می فرماید: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامِ وَاحِدٍ [...] ضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَالْمَسْكَنَةَ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكًا

۱. چون قرآن کریم از جانب خدای حکیم نازل شده، هیچ حرف و کلمه ای از آن بدون حکمت نخواهد بود. حال با توجه به این نکته این پرسش مطرح می شود که چه لزومی داشت خداوند در این آیه ظرفی مثل «مِنْ قَبْلُ» (که متعلق به «قال» است و ظرف وقوع آن را نشان می دهد) را نقل کند؟ این در حالی است که خداوند در نقل سرگذشت اقوام و انبیای گذشته، بسیاری از جزئیات را حذف می کند. برای مثال در هیچ جای قرآن کریم سخنی از نحوه به دنیا آمدن حضرت یوسف ﷺ به میان نیامده است؛ زیرا ظاهراً نقل آن نمی توانسته نقشی در هدایت بشریت داشته باشد؛ اما در این برخورد ظرف وقوع آن هم بیان شده است. از این رو می توان ادعا کرد که این ظرف از ظرفیت هدایتی برخوردار است. بنابراین به نظر می رسد باید به دنبال کشف مضاف الیه محذوف «مِنْ قَبْلُ» بود؛

۲. اگرچه ظهور ابتدایی جمله «قَالُوا لَنْ نُبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ...» این است که بنی اسرائیل در زمان ابراز آن گوساله پرست بودند، اما از سوی دیگر سه احتمال مطرح درباره مضاف الیه «مِنْ قَبْلُ» همگی به این نکته اشاره دارند که این گفت و گو پیش از گوساله پرستی روی داده است. اگر بگوییم این گفت و گو در فاصله بین ظاهر شدن مجسمه و پرستیدن آن انجام شده است، به خوبی می توان بین این دو ظهور سازگاری برقرار کرد. بازسازی صحنه، کمک شایانی به فهم مطلب می کند. تصور کنیم ناگهان مجسمه گوساله ای در میان بنی اسرائیل پیدا شد و سامری و اتباعش برای جمع آوری مردم، به تلاش و تکاپو پرداختند و به این ترتیب عده ای دور آن جمع شدند. در همین حین هارون ﷺ خطاب به آنان گفت: «ای قوم من! این گوساله، امتحانی بیش نیست...». بنی اسرائیل با اینکه می فهمیدند این گوساله صلاحیت الوهیت و پرستش را ندارد، اما با توجه به زمینه های قبلی مثل تمایل فراوان به بت پرستی (اعراف: ۱۳۸)، لجوج بودن و غیره تصمیم گرفتند به پرستش گوساله پردازند. از همین رو خطاب به آن حضرت گفتند: «پیوسته بر آن (گوساله) می مانیم، تا موسی به سوی ما باز گردد»؛ یعنی از هم اکنون تصمیم می گیریم آن را بپرستیم... در این صورت روشن می شود که این سخن پیش از پرستیده شدن گوساله بیان شده است. بنابراین در یک جمع بندی می توان گفت: هارون ﷺ پیش از پرستیده شدن گوساله، هشدارهای لازم را به بنی اسرائیل داده بود.

۳-۴. سرانجام واکنش حضرت هارون ﷺ

هنگامی که هارون ﷺ رسالت خود را در ارشاد و هدایت بنی اسرائیل انجام داد، اکثریت پذیرا نشدند (طه: ۹۲) و ایشان را تحت فشار قرار دادند؛ خوار و ضعیف کردند و تصمیم به قتل وی گرفتند (اعراف: ۱۵۰). دلیل این امر را می توان در چند نکته ای که درباره مشکلات آن حضرت بیان شد، پیدا کرد:

ملحق شدن به موسی ﷺ بر ماندن در میان آنان برتری داشت. در پاسخ این اشکال باید به این نکته توجه کنیم که هم موسی ﷺ و هم خداوند پس از بیان ادله هارون ﷺ سکوت می‌کنند و این نکته (در کنار توضیح دستورهای حضرت موسی ﷺ) نشان می‌دهد هم عمل هارون ﷺ مورد تأیید خداست (در ادامه توضیحات بیشتری درباره این وجه می‌آید) و هم دستور موسی ﷺ برای خروج مطلق نبوده، بلکه مشروط به اصلاح قوم و عدم فساد در میان آنان بوده است.

در نهایت آن حضرت مجبور شد با انتخاب گزینه سوم، از هرگونه برخورد تند فیزیکی بپرهیزد. این اقدام ثمرات درخور توجهی در پی داشت که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

۳-۵. آثار واکنش حضرت هارون ﷺ

مهم‌ترین آثار این اقدام حضرت هارون ﷺ را می‌توان در چند محور بیان کرد:

۱. بدون شک حضرت هارون ﷺ در ظهور گوساله‌پرستی هیچ نقشی نداشت و حتی همه تلاش خود را برای جلوگیری از وقوع آن انجام داد. اگر آن حضرت علیه این فساد قیام می‌کرد، با توجه به شرایط نه تنها فساد از بین نمی‌رفت، بلکه فساد دیگری مثل «تفرقه بین بنی‌اسرائیل» به رهبری ایشان ضمیمه آن می‌شد. به همین جهت نه تنها منشأ اصلاحی در بنی‌اسرائیل نمی‌شد، بلکه فساد دیگری را به آنان تحمیل می‌کرد و در نهایت دستورهای موسی ﷺ اجرا نمی‌شد. با ماندن هارون در میان بنی‌اسرائیل، فساد بزرگی در بین آنها رواج یافت؛ اما وی با کناره‌گیری دست‌کم اوضاع را وخیم‌تر نکرد؛

۲. در این جریان حدود هفتاد هزار نفر از بنی‌اسرائیل از توحید منحرف شدند و در فضایی کاملاً غیرتوحیدی قرار گرفتند. هارون ﷺ با توجه به شرایط، آگاهانه سکوت کرد و فضای پدید آمده را متشنج‌تر نکرد و به این ترتیب زمینه را برای اقدامات اصلاحی موسی ﷺ فراهم آورد. بنا بر آیات قرآن کریم، آن حضرت با حالتی غضبناک و اندوهناک به میان بنی‌اسرائیل بازگشت (اعراف: ۱۵۰؛ طه: ۸۶)؛ ولی باین‌حال، هیچ برخورد عملی‌ای با قوم نکرد، بلکه در مرحله اول با طرح چند پرسش، آن هم با لحن تند همراه با تهدید، تأسف و حتی عذوفت و مهربانی با آنها صحبت کرد (طه: ۸۶). در این میان بنی‌اسرائیل، بدون توجه به عمق فاجعه و پذیرش ذره‌ای از اشتباهات خود، با بهانه‌تراشی و فرافکنی کار خود را توجیه کردند (طه: ۸۷). بدیهی است که در چنین شرایطی هیچ اقدام اصلاحی‌ای کارگر نخواهد بود، مگر اینکه به نحوی این فضا شکسته شود. از این رو حضرت در مرحله دوم با انداختن الواح و برخورد تند با هارون ﷺ جو پدید آمده را شکست (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۳۷۸ و ج ۱۳، ص ۲۸۲-۲۸۴) و در مرحله سوم گمراه شدن بنی‌اسرائیل را از زبان خود سامری به آنها گوشزد کرد. به این ترتیب قوم لجوجی

بَانَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بَعِيرِ الْحَقِّ» (بقره: ۶۱)؛ و (به خاطر بی‌اورید) زمانی را که گفتید: ای موسی! هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا بسنده کنیم [...] (مهر) ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد و باز گرفتار خشم خدایی شدند؛ چراکه آنان نسبت به آیات الهی، کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به‌ناحق می‌کشتند.

این آیه با عبارت «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ هُمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ اعم از بنی‌اسرائیل زمان موسی ﷺ و یهودیان زمان پیامبر اکرم ﷺ را مورد خطاب قرار می‌دهد و در پایان، با عبارت «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بَعِيرِ الْحَقِّ» آن هم با فعل مضارع «يَقْتُلُونَ» به همراه فعل ناقصه «كَانُوا» که دال بر استمرار انجام یک عمل است، کشتن انبیا را به آنها نسبت می‌دهد. این مطلب ثابت می‌کند که بنی‌اسرائیل زمان موسی ﷺ یا این عمل را به صورت مستمر انجام می‌دادند یا روحیه‌ای درون آنها وجود داشت که از انجام این عمل ابایی نداشتند. از این رو با مقاومت هارون ﷺ و کشته شدن وی، بنی‌اسرائیل به هیچ وجه متأثر و آگاه نمی‌شدند. به همین دلیل کشته شدن وی و بی‌نصیب ماندن بنی‌اسرائیل از جانشین موسی ﷺ، هیچ فایده‌ای جز فرو رفتن آنان در ضلالت و حماقت نداشت (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ج ۱۱، ص ۳۱۶).

در هر حال هارون ﷺ وظیفه داشت با توجه به دستورهای موسی ﷺ (اصلاح قوم و عدم تبعیت از راه و روش مفسدان) بنی‌اسرائیل را رهبری کند؛ اما قیام و مقاومت در این شرایط، نه تنها اصلاحی به دنبال نداشت، مفسد بیشتری را پدید می‌آورد و به دنبال آن، دستور موسی ﷺ روی زمین می‌ماند. بنا بر سخن هارون ﷺ که مورد تأیید خداوند هم قرار گرفته است، تفرقه بین بنی‌اسرائیل یکی از این مفسد بود: «من ترسیدم بگویی تو میان بنی‌اسرائیل تفرقه انداختی، و سفارش مرا به کار نبستی» (طه: ۹۴). با قیام حضرت به‌طور قطع بنی‌اسرائیل به دو گروه پیروان سامری و پیروان هارون ﷺ تقسیم می‌شدند و همین زمینه تضعیف بنی‌اسرائیل را در آینده فراهم می‌کرد. ضمن اینکه احتمال داشت مفسدان دنبال چنین موقعیتی باشند تا یک بار و برای همیشه هارون ﷺ را از پیش پای خود بردارند؛ چراکه وجود ایشان می‌توانست همیشه نگرانی‌هایی برایشان به وجود آورد؛ هرچند ایشان را ظاهراً کنار زده بودند.

همین وضعیت در مورد گزینه دوم نیز جاری است. توضیحاتی که در ضمن دستورهای موسی ﷺ به هارون ﷺ داده شد، ثمرات انتخاب این گزینه را به‌خوبی روشن می‌کند. ممکن است گفته شود: توبیخ شدید هارون ﷺ توسط موسی ﷺ - که در روایت نیز وجه آن ذکر شده - حاکی از آن است اگر هارون ﷺ بنی‌اسرائیل را ترک می‌کرد، آنان به سزای عملشان می‌رسیدند و این نشان می‌دهد ترک بنی‌اسرائیل و

این دیدگاه از چند جهت درخور تأمل است:

۱. دلیل ارائه شده اعم از مدعاست؛ زیرا موسی علیه السلام در این دعا هم برای خودش طلب مغفرت کرد و هم برای برادرش. اگر طلب مغفرت حاکی از کوتاهی و گناه باشد، باید بپذیریم که خود ایشان هم کوتاهی کرده است؛ درحالی که به نظر می رسد صاحب این دیدگاه، هم از نظر مبنا و هم از جهت بنا این مطلب را قبول ندارد.^۴ از سوی دیگر طلب مغفرت علاوه بر عذرخواهی به سبب ارتکاب گناه یا کوتاهی کردن در امری، ممکن است علل دیگری هم داشته باشد. برخی از این علل با توجه به جریان مورد بحث عبارتند از:

الف. گناه طلب مغفرت، نوعی ابراز خضوع به درگاه پروردگار و بازگشت به سوی خداست (طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۲۸۳).

ب. احتمال دارد هدف از این استغفار این بوده باشد که سرمشقی باشد برای همگان تا فکر کنند جایی که موسی علیه السلام و برادرش که انحرافی پیدا نکرده بودند چنین تقاضایی از پیشگاه خدا می کنند، دیگران باید سرمشق بگیرند و به درگاه پروردگار روی آورند و از گناهان خود تقاضای عفو و بخشش کنند (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۳۷۹)؛

ج. پیامبران و اولیای الهی چون از اهمیت مسئولیت خود آگاه اند، همیشه از درگاه خداوند آمرزش و رحمت را خواستارند تا همچنان بر درجاتشان افزوده گردد (سبحانی، بی تا، ص ۱۶۴)؛

د. هارون علیه السلام در برابر برخورد تند موسی علیه السلام فرمود: «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند. پس کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده» (اعراف: ۱۵۰). موسی علیه السلام وقتی این حالت برادر را دید، دلش سوخت و تنها برای او و خودش دعا کرد (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) تا خود و برادرش را از مردم ستمگر ممتاز سازد؛ زیرا می دانست به زودی غضب الهی ستمگران را خواهد گرفت؛ چنان که خداوند در آیه بعد می فرماید: «کسانی که گوساله را (معبود خود) قرار دادند، به زودی خشم پروردگارشان و ذلت در زندگی دنیا به آنها می رسد» (اعراف: ۱۵۲؛ طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۲۸۳).

ممکن است گفته شود که این موارد خلاف ظاهر آیات قرآن هستند؛ اما باید توجه داشت بر فرض پذیرش این ادعا، با توجه به ادله بعدی (اعم از دلیل و مؤید) چاره ای جز ارتکاب این خلاف ظاهر نداریم؛

۲. پیامبران الهی پس از ترک اولی یا ارتکاب خطا و لغزش، بلافاصله انگشت اتهام را به سوی خود نشانه رفته و بی درنگ از خداوند طلب مغفرت کرده اند. برای نمونه، حضرت آدم علیه السلام و حوا پس از خوردن

مانند بنی اسرائیل در این جریان، نه تنها حرفی نزدند، بلکه ضمن اظهار پشیمانی از عمل خود (اعراف: ۱۴۹) حاضر شدند برای توبه به کشتن همدیگر روی بیاورند (بقره: ۵۴؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۴۷۶). اگر هارون علیه السلام در این جریان قیام می کرد، فضای حاکم بر بنی اسرائیل با توجه به ویژگی لجاجت و بهانه جویی آنان متشنج تر می شد و معلوم نبود که موسی علیه السلام پس از بازگشت بتواند آنها را به فضای توحیدی بازگرداند؛

۳. الگو شدن اقدام هارون علیه السلام: پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و غضب منصب خلافت، حضرت علی علیه السلام همین اقدام را الگوی خود قرار داد (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۳۳) و برای حفظ وحدت جامعه اسلامی، از انجام هر قیامی پرهیز کرد؛ قیامی که اگر صورت می گرفت، معلوم نبود چه بر سر امت اسلامی می آمد.

۴. تبرئه حضرت هارون علیه السلام از هرگونه کوتاهی در انجام مسئولیت

با توجه به مطالب ارائه شده می توان ثابت کرد که عملکرد هارون علیه السلام خالی از هرگونه تقصیر و کوتاهی بود. این مطلب به طور صریح در عبارت برخی مفسران آمده است (طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۸، ص ۲۵۱؛ ابن کثیر، ۱۹۹۷، ج ۲، ص ۲۵۸).

در مقابل این دیدگاه، برخی حکم به برائت صددرصد هارون علیه السلام نمی دهند و معتقدند که ایشان در برخورد با گوساله پرستان کوتاهی کرده است. برای روشن شدن این دیدگاه و ادله آن به متن ذیل توجه شود:

[پرسش از مسئول و محاکمه آن در صورت کوتاهی] همان امری است که موجب شد موسی اولاً و بالذات ملامتش را متوجه برادرش کند که مسئولیت قوم به وی سپرده شده بود. از این رو سر و ریش وی را گرفت و او را با شدت به طرف خود کشید؛ [زیرا] کوتاهی وی را نسبت به امور قوم ناپسند احساس کرده بود. اگرچه هارون دلیل سکوتش را در مقابل گمراهی قوم و گوساله پرستی آنان آشکار کرد، ولی این عذر به منزله دلیلی که وی را به طور کامل تبرئه کند، نبود. به همین دلیل موسی برای خود و برادرش طلب مغفرت کرد. هارون گمان کرده بود با قیامش در مقابل قوم، در صفوف آنها شکاف ایجاد می شود و چه بسا مفسده ای به وجود آید و خون هایی ریخته شود. بنابراین سکوت کرد تا موسی برگردد؛ [چراکه] وی با توجه به جایگاهش، نسبت به قوم آگاه تر بود. این کار اگرچه به طور اجمال می تواند عذر باشد، ولی عذری نیست که به طور کامل قبول شود (معرفت، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۴۵۲-۴۵۳).

از این متن برداشت می شود که استغفار موسی علیه السلام برای خود و برادرش حاکی از کوتاهی هارون علیه السلام در هدایت بنی اسرائیل است. این مطلب به طور صریح در کلام برخی مفسران آمده است: «مغفرت به معنای پوشانیدن و محو آثار عملی است که در موارد خطیئات و معاصی استعمال می شود و در این مورد توجه شده است به وظایفی که لازم بود در مقابل برنامه گوساله پرستی انجام بشود و ظاهراً کوتاهی شده است» (مصطفوی، ۱۳۸۰، ج ۹، ص ۱۵۹).

است: آیا واقعاً عادلانه است که این کوتاهی و سستی که زمینه‌ساز انحراف افراد فراوانی شده بود، تنها با یک استغفار، آن هم از زبان دیگری بخشیده شود، ولی دیگران گرفتار مجازات شوند؟ این در حالی است که بنی‌اسرائیل از عمل خود پشیمان شدند و پشیمانی خود را در عباراتی همچون «اگر پروردگاران ما را رحم نکنند و ما را نیامرزد، به طور قطع از زیان‌کاران خواهیم بود» (اعراف: ۱۴۹) ابراز کردند؛ اما هیچ جمله‌ای دال بر پشیمانی هارون^ع نقل نشده است. برای روشن شدن بیشتر این مطلب اشاره به چند نکته ضرورت دارد:

یک. عدم ابراز پشیمانی، به‌تنهایی نمی‌تواند بر عدم خطای غیرعمدی در تشخیص تکلیف و عمل به وظایف هم دلالت کند؛ اما در این مورد چون حتی پس از برخورد تند موسی^ع و روشن شدن حقیقت هیچ‌گونه ابراز پشیمانی‌ای مشاهده نمی‌شود، می‌توان ادعا کرد که ایشان به وظایف خود عمل کرده بود؛

دو. در مورد مردم عادی استحقاق مجازات (به‌ویژه مجازاتی مانند قتل نفس یا شدیدتر از آن) منوط به خطای عمدی یا فساد آگاهانه است و کوتاهی حاصل از خطای غیرعمدی در تشخیص تکلیف، موجب چنین مجازاتی نمی‌شود؛ اما حتی با فرض پذیرش صدور خطای غیرعمدی از پیامبری مانند هارون^ع (اگرچه با استدلال ارائه‌شده نمی‌توان خطای عمدی ایشان را ثابت کرد)، متون دینی نشان می‌دهند در موارد ترک اولی توسط انبیا، خداوند بدون هیچ اغماضی با آنان برخورد کرده است (برای نمونه می‌توان به ماجرای حضرت یونس^ع اشاره کرد. صافات: ۱۳۹-۱۴۴)؛

۴. پس از خنثی شدن دسیسه سامری، بنی‌اسرائیل مجازات سنگینی همچون کشتن همدیگر را بدون هیچ پرسش یا اعتراضی پذیرفتند. اگر هارون^ع به وظایف خود عمل نکرده بود، جا داشت بنی‌اسرائیل به تبرئه ایشان اعتراض کنند و یا دست‌کم با استناد به کوتاهی ایشان برای خود تخفیفی بگیرند. سکوت بنی‌اسرائیل حاکی از آن است که آنها هیچ حجتی علیه موسی و هارون^ع نداشتند و در تمام طول این جریان به بهترین شکل حجت بر آنان تمام شده بود. در تأیید این وجه می‌توان به این نکته اشاره کرد که بنی‌اسرائیل درباره پرسش از موسی^ع یا اعتراض بر ایشان هیچ ابایی نداشتند و در موارد بسیاری درخواست‌ها و اعتراضات فراوان داشته‌اند. پیشنهاد بت‌پرستی به ایشان (اعراف: ۱۳۸)، پرسش‌های مکرر آنان در واقعه ذبح گاو برای پیدا کردن قاتل (بقره: ۶۷-۷۳)، سرپیچی از دستور آن حضرت برای فتح سرزمین مقدس (مائده: ۲۰-۲۶) و درخواست دیدن خدا (بقره: ۵۶) از جمله این موارد است؛ اما در این جریان هیچ‌گونه پرسش یا اعتراضی از آنان گزارش نشده است.

از شجره ممنوعه اظهار داشتند: «پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیان‌کاران خواهیم بود» (اعراف: ۲۳). در مقابل ابلیس و اتباع وی، پس از انجام زشت‌ترین کارها، انگشت اتهام را به سوی هر کسی جز خودشان نشانه رفته و ذره‌ای از خطای خود را نپذیرفته‌اند. برای نمونه، ابلیس پس از تکبر ورزیدن در مقابل خدای متعال و سجده نکردن بر آدم، گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می‌کنم» (اعراف: ۱۶؛ حجر: ۳۹).

از سوی دیگر هارون^ع یکی از اولیای الهی و پیامبران خدا بود (نساء: ۱۶۳؛ مریم: ۵۳). اگر ایشان در امر هدایت و سرپرستی بنی‌اسرائیل کوتاهی کرده بود، چرا در هنگام مؤاخذه شدن توسط موسی^ع، ذره‌ای از تقصیر یا قصور یا ترک اولای خود را نپذیرفت و با فرافکنی، دیگران را متهم کرد: «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند» (اعراف: ۱۵۰). برای روشن شدن بیشتر این مطلب اشاره به دو اشکال ضرورت دارد:

یک. جمله هارون^ع در این آیه، گویای پذیرش تقصیر است و آنچه بیان شده عذر تقصیر است.

پاسخ: این اشکال هم با ظاهر کلام هارون^ع ناسازگار است؛ زیرا کلام هیچ ظهوری در پذیرش تقصیر ندارد و هم با روش اولیا و انبیای الهی؛ زیرا بررسی روش آنان نشان می‌دهد در این مواقع بدون درنگ و به‌طور صریح تقصیر یا قصور خود را می‌پذیرفتند و بلافاصله با استغفار دست به دامن خدا می‌شدند (برای نمونه، انبیاء: ۸۷؛ قصص: ۱۶)؛

دو. در این بحث سخن بر سر عدم انجام وظیفه هدایتی هارون^ع در قبال بنی‌اسرائیل است. این عدم انجام ممکن است از روی خطای در تشخیص رخ داده و هیچ عمدی در کار نبوده باشد و این عذرآوری نیز به سبب خطای در تشخیص، با عدم پذیرش تقصیر کاملاً جمع‌پذیر تلقی شود.

پاسخ: این روش هارون^ع هیچ سنخیتی با روش انبیا ندارد؛ به‌ویژه در این باره که حتی پس از برخورد تند موسی^ع و روشن شدن خطای در تشخیص هیچ قصوری را به‌طور صریح نپذیرفت (از ظاهر سخنان هارون^ع پذیرش چنین قصوری برداشت نمی‌شود)؛

۳. پس از پشیمانی بنی‌اسرائیل، برای جبران این انحراف بزرگ مجازات سنگینی مثل کشتن یکدیگر برای آنان مقرر شد (بقره: ۵۴). از سوی دیگر مسئولیت و سرپرستی این قوم در زمان وقوع این انحراف، به هارون^ع سپرده شده بود (اعراف: ۱۴۲). اگر آن حضرت ذره‌ای در سرپرستی و هدایت قوم کوتاهی کرده بود، قطعاً زمینه‌ساز و شریک در انحراف آنان بود. به همین جهت دست‌کم باید مانند آنها مجازات می‌شد (اگر نگوئیم مجازات ایشان باید شدیدتر می‌بود). حال پرسش این

در این استدلال باید به این نکته توجه داشت که چون وظایف اولیای الهی دارای لطایفی است که عوام از ادراک آن عاجزند، پس نمی‌توان با استناد به عدم اعتراض بنی‌اسرائیل به هارون، خطای غیرعمدی یا ترک اولی را از ایشان نفی کرد؛ از این رو این نکته در حد یک مؤید پذیرفتنی است؛

۵. پس از برخورد تند موسی، هارون دلیل عملکرد خود را جلوگیری از تفرقه و به کار بستن دستورهای آن حضرت بیان کرد (طه: ۹۴). خداوند هم این دلیل را بدون هیچ انتقادی در قرآن کریم نقل کرده است. اگر حضرت هارون کوتاهی کرده بود، خداوند به نوعی آن را گوشزد می‌کرد؛ زیرا روش قرآن کریم این است که وقتی سخن یا عملی درخور نقد را از دیگران نقل می‌کند، بلافاصله تذکر می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۰۶). نقل این عملکرد بدون ابراز انتقاد حاکی از آن است که روش ایشان مورد تأیید خداوند قرار گرفته است. البته باید توجه کرد که خداوند در این مورد واکنش شدید موسی در قبال هارون را هم حکایت نموده و انتقادی بدان نکرده است؛ اما از این حکایت نمی‌توان انتقاد بر عملکرد هارون برداشت کرد؛ زیرا اگر پس از اعتراض موسی، هارون سکوت می‌کرد و هیچ جمله دیگری نقل نمی‌شد، از این اعتراض به‌راحتی انتقاد بر عملکرد هارون قابل برداشت بود؛ اما در سیر جملات ابتدا این اعتراض نقل شده و سپس ادله هارون در پاسخ این اعتراض، آن هم بدون هیچ انتقادی از جانب خداوند؛

۶. پس از رحلت پیامبر اکرم، عده‌ای ضمن غصب حق خلافت حضرت علی، تصمیم گرفتند به هر نحو ممکن از ایشان بیعت بگیرند. از این رو پس از مواجه شدن با امتناع آن حضرت، ایشان را به اجبار برای گرفتن بیعت به طرف مسجد بردند. آن حضرت در بین راه برای لحظاتی کنار قبر رسول‌الله ایستاد و همان جملات هارون را تکرار کرد: «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند» (اعراف: ۱۵۰؛ کلینی، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۳۳). استناد امام علی به جملات هارون در حقیقت تقریر عمل ایشان است. اگر آن حضرت در انجام وظیفه خود سستی کرده بود، استناد حضرت علی به سخنان ایشان امر پسندیده‌ای نبود؛ زیرا در این گونه موارد انسان، کسی را به‌عنوان الگو معرفی می‌کند که در آن زمینه به نحو کامل وظیفه خود را انجام داده است، ولی دیگران به سخنان وی توجهی نکرده‌اند.

۷. شیخ صدوق روایت کرده است که از امام صادق پرسیدند: چرا موسی سر و ریش برادر خود را گرفت و سر وی را به طرف خود می‌کشید، درحالی‌که هارون در گوساله‌پرست شدن بنی‌اسرائیل هیچ گناهی نداشت؟ امام فرمودند: «موسی این کار را با هارون انجام داد، زیرا در هنگام گوساله‌پرست

شدن بنی‌اسرائیل آنها را ترک نکرد و به موسی ملحق نشد؛ [زیرا] اگر از آنان جدا می‌شد عذاب بر آنان فرود می‌آمد» (صدوق، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۸۷).

این روایت از دو جهت بر برائت حضرت هارون دلالت دارد:

الف. امام به دنبال مطرح شدن پرسش، بدون هیچ اصلاحی نسبت به اصل پرسش، پاسخ آن را ارائه کرد. اگر هارون در سرپرستی بنی‌اسرائیل کوتاهی کرده بود، امام قطعاً این پرسش را تصحیح می‌کرد. این تقریر امام حاکی از عدم کوتاهی هارون است.

ب. در پاسخ امام، هیچ اشاره‌ای به کوتاهی و سستی هارون در امر هدایت مردم نشده است.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار چند مطلب به اثبات رسید:

۱. اصلی‌ترین وظیفه هارون در زمان رهبری بنی‌اسرائیل، اصلاح مردم و عدم پیروی از روش مفسدان بود؛
۲. آن حضرت در راه انجام این وظیفه با مشکلاتی از قبیل وجود مفسدان، وجود روحیه بت‌پرستی در میان بنی‌اسرائیل و فردمحور بودن آنان مواجه بود؛
۳. هارون در ماجرای گوساله‌پرست شدن بنی‌اسرائیل، مسئولیت خود را در زمان مناسب، به بهترین کیفیت و در حد توان انجام داد، ولی مقاومت بنی‌اسرائیل این تلاش‌ها را بی‌نتیجه گذاشت. از این رو ایشان براساس دستورهای موسی، برای حفظ وحدت بنی‌اسرائیل سکوت کرد؛
۴. اگرچه برخی از مفسران درجاتی از کوتاهی را برای هارون ثابت کرده‌اند، بنا بر قراین و شواهد، هرگونه کم‌کاری یا کوتاه آمدن ایشان در مقابل گوساله‌پرستان نفی می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. خلاصه این اقوال به این شرح است: الف. رجوع استثنا به‌خصوص عام آخر، اگرچه رجوع آن به غیر از این عام ممکن است، ولی محتاج به قرینه است (آخوند خراسانی، ۱۴۲۶، ص ۲۳۴). ب. استثنا به تمام عمومات برمی‌گردد و رجوع آن فقط به عام آخر محتاج قرینه است (همان). ج. کلام هیچ ظهوری در رجوع استثنا به تمامی عمومات یا فقط به عام آخر ندارد، اگرچه رجوع آن به عام آخر متیقن است (همان). د. اگر موضوع در تمامی جمله‌ها تکرار نشده باشد، به این بیان که در جمله اول ذکر شود ولی در سایر جمله‌ها به جای موضوع ضمیر آن ذکر شود، این استثنا به تمامی عمومات برمی‌گردد؛ ولی اگر موضوع در جملات تکرار شده باشد، ظرف فقط به عام آخر برمی‌گردد (مظفر، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۱).

۲. به نظر می‌رسد این فتنه در ابتدا فقط با شخص سامری شروع نشد، بلکه در کنار او افراد دیگری هم حضور داشتند و در ادامه بر اثر تبلیغات این افراد، سایر افراد بنی‌اسرائیل به گوساله‌پرستی روی آوردند. شاهد این مطلب در روایتی از امام رضا^ع در رابطه با ماجرای ذبح گاو برای پیدا کردن قاتل (بقره: ۶۷-۷۳) آمده است. در این روایت آمده است: همان پنج نفری که در ابتدا بنی‌اسرائیل را به گوساله‌پرستی دعوت کردند [و غیر از سامری از سران جریان گوساله‌پرستی بودند] مأمور کشتن این گاو شدند (صدوق، ۱۹۸۸، ج ۲، ص ۴۴۰). این روایت به‌خوبی نشان می‌دهد که سامری در ابتدای این جریان تنها نبوده است.

۳. برای واضح شدن معنای این فقره و ارتباط آنها با بحث، یادآوری این نکته لازم است و آن اینکه لحن و سیاق این آیه درصدد توییح بنی‌اسرائیل به خاطر ارتکاب این عمل است. بنابراین، همزه ابتدای آن، انکار توییحی است. از آنجاکه انکار دربردارنده نوعی نفی است، زمانی که این همزه بر سر جمله منفی بیاید، اثبات مضمون آن را در پی دارد؛ اگرچه اقتضای خود همزه انکار توییحی هم این است که مابعد آن واقع شده و فاعل آن مستحق سرزنش است (ابن‌هشام، ۱۴۱۲، ص ۲۵). از این‌رو، حداقل می‌توان دو نتیجه گرفت:

الف. بنی‌اسرائیل می‌دیدند که گوساله فاقد دو صفت است: نه جواب آنها را می‌دهد و نه مالک نفع و ضرری برای آنهاست. اما با این حال، به این دریافت‌های خود توجهی نکردند و در دام انحراف افتادند.

ب. از نظر عقلاً، توییح یک شخص برای انجام ندادن یک کار، زمانی جایز است که آن شخص توانایی انجام آن کار را دارا بوده، ولی انجام نداده است. از این‌رو، وقتی بنی‌اسرائیل به‌خاطر عدم توجه به این دریافت‌ها توییح می‌شوند، به خاطر این است که آنها می‌توانستند به دریافت‌های خود توجه و بر طبق آن عمل کنند. از کنار هم قرار دادن این دو نکته می‌توان نتیجه گرفت که بنی‌اسرائیل با توجه به اینکه می‌دیدند گوساله فاقد دو صفت تکلم و مالکیت نفع و ضرر است، می‌توانستند در این مسیر قرار نگیرند. به عبارت دیگر، بر اساس فقدان این دو صفت، فهمیدند این گوساله صلاحیت الوهیت و پرستش را ندارد. لازمه این سخن آن است که بنی‌اسرائیل از قبل می‌دانستند که یک معبود (دست‌کم) باید دارای این دو صفت باشد. مجموع مباحث فوق را می‌توان در قالب یک استدلال جمع‌بندی کرد:

- صغری: در قسمت «الف» ثابت شد که بنی‌اسرائیل می‌دیدند گوساله فاقد دو صفت تکلم و مالکیت نفع و ضرر است.

- کبری: در قسمت «ب» ثابت شد که آنها از قبل می‌دانستند که هر اله و معبودی (دست‌کم) باید دارای دو صفت مذکور باشد.

- نتیجه: بنی‌اسرائیل می‌فهمیدند این گوساله شایسته الوهیت نیست (همین شیوه استدلال را، البته به شکل دیگری فخر رازی مطرح کرده است. رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۵، ص ۳۶۹). اما با وجود این، توجهی به نتیجه استدلال نکردند، در نتیجه گرفتار انحراف و مستحق سرزنش شدند.

۴. آیت‌الله معرفت بعد از نقل چند قول پیرامون عصمت انبیا، می‌فرماید: «اما امامیه معتقد است که هر پیامبری باید از تمامی گناهان، صغیره و کبیره، در همه زمان‌ها، چه پیش از بعثت و چه پس از آن، معصوم باشد» (معرفت، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۴۳۳). ایشان در ادامه، برای اثبات این گزاره، استدلالی نقل می‌کند که گویای این است که نظر خود ایشان هم دقیقاً همین نظر است (همان، ص ۴۳۳-۴۳۴). از طرف دیگر، ایشان در ضمن کلامی که نقل شد، تلاش می‌کند کار حضرت موسی^ع را موجه جلوه دهد.

منابع

عهد قدیم، ترجمه فارسی قدیم.

آخوندخراسانی، محمدکاظم، ۱۴۲۶ق، *کفایة الاصول*، قم، مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث.

آلوسی، محمود، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الکتب العلمیه.

ابن‌زین‌الدین، حسن، ۱۴۱۶ق، *معالم الدین و ملاذ المجتهدین*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

ابن‌عاشور، محمدبن‌طاهر، بی‌تا، *التحریر و التنویر*، بی‌جا، بی‌نا.

ابن‌کثیر، اسماعیل، ۱۹۹۷م، *التفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الکتب العلمیه.

ابن‌هشام، جمال‌الدین، ۱۴۱۲ق، *معنی اللیب عن کتب الاعراب*، بیروت، دار الفکر.

تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۱۱ق، *مختصر المعانی*، قم، دار الفکر.

جوادی‌آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، *تسبیم*، قم، اسراء.

حسینی شیرازی، محمد، ۱۴۲۴ق، *تقریب القرآن الی الأذهان*، بیروت، دار العلوم.

درویش، محیی‌الدین، ۱۴۱۵ق، *اعراب القرآن و بیانہ*، سوریه، دار الارشاد.

رازی، محمدبن‌عمر، ۱۴۲۰ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دار الکتب العربی.

سبحانی، جعفر، بی‌تا، *عصمة الأنبياء*، قم، مؤسسه امام صادق^ع.

سید رضی، محمدبن‌حسین، ۱۳۷۹، *نهج البلاغه*، تحقیق و ترجمه محمد دشتی، قم، الهادی.

صادق تهرانی، محمد، ۱۳۶۵، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی.

صدوق، ابی‌جعفر محمدبن‌علی، ۱۹۸۸م، *علل الشرایع*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

طبرسی، فضل‌بن‌حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصرخسرو.

طبری، محمدبن‌جریر، ۱۴۱۲ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفه.

عیاشی، محمدبن‌مسعود، ۱۳۸۰ق، *تفسیر عیاشی*، تهران، چاپخانه علمیه.

فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۴۱۵ق، *تفسیر صافی*، تهران، صدر.

کلینی، محمدبن‌یعقوب، ۱۳۶۵، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامیه.

گنابادی، سلطان‌محمد، ۱۴۰۸ق، *تفسیر بیان السعاده فی مقامات العبادة*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

مصطفوی، حسن، ۱۳۸۰، *تفسیر روشن*، تهران، مرکز نشر کتاب.

مظفر، محمدرضا، ۱۳۸۰، *اصول الفقه*، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

معرفت، محمدهادی، ۱۳۸۶، *التمهید فی علوم القرآن*، قم، مؤسسه فرهنگی تمهید.

مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار المکتب الاسلامیه.